«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۲۱

آشنایی با عدنان خاشقجی

خاشقجی آماده گشودن هر دری پیش روی ما بود، از کاخ سلطنتی در عربستان سعودی تا رئیس‌جمهور سودان، جعفر نُمیری[1].

رهبران جهان عرب برای او احترام و ارزش قائل بودند، اگرچه او هرگز این واقعیت را پنهان نکرد که خودش نقش سفیر خیرخواه برای راه‌حل اختلاف اسرائیلی- عربی را پذیرفته است.

او طراح پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای در مقیاس بزرگ بود که برای کمک به رفاه کشورهای منطقه و ساکنانشان اختصاص داده می‌شد و منابع بسیاری برای پیشبرد مواضع اقتصادی‌اش داشت. این رویکرد سازنده و صریح برای من قابل قبول بود؛ بنابراین افراد گروه من، اواخر دهه هفتاد ملاقات او با نخست‌وزیر مناخم بگین را ترتیب دادند.

آشنایی من با عدنان خاشقجی اواسط دهه هفتاد در پاریس رخ داد، در ملاقاتی دوستانه که دوست خوبش هانک گرینسپن که مالک و ناشر روزنامه سان در لاس‌وگاس بود، ترتیب داد. مرحوم گرینسپن یک یهودی آمریکایی خونگرم و حامی و مشتاق اسرائیل بود که برای اهداف اسرائیل توسط آل شویمر به خدمت گرفته شده بود. در طول جنگ استقلال[2] گرینسپن با وجود مشخص شدن هویتش، هنگام جنگ به قاچاق تسلیحات ضروری به کشور کمک کرد. به جز خاشقجی و گرینسپن در آن جلسه در پاریس سه نفر دیگر نیز حضور داشتند: آل شویمر، رحویا واردی و یوجین وارنر، نماینده املاک و مستغلات یهودی آمریکایی و عضو تجارت بین‌المللی که شخصیتی بسیار جذاب بود. او در دهه پنجاه به خاشقجی در گام‌های اولیه‌اش در ایالات متحده آمریکا کمک کرد و با مهربانی او را «شیخ یوسف» می‌خواند.

در جریان این جلسه خاشقجی خاطرنشان کرد که وارنر شخصی است که به او بیشتر از همه در شناختن یهودیان به عنوان انسان کمک کرد، برخلاف تصاویر منفی و ضد یهودی که در جهان عرب به آن‌ها نشان داده شده بود.

همچنین هنگامی که با وارنر ملاقات کرد گفت: «او برایم زمین‌هایی در لاس‌وگاس خرید و هر دو در معاملات زمین سود خوبی کردیم. می‌دانستم که او یهودی است و این من را نگران نمی‌کرد. ما دوست شدیم و به خودمان گفتیم، چرا ما دو نفر، مسلمان و یهودی، می‌توانیم به عنوان انسان با هم ملاقات و صحبت کنیم، در حالی که عرب‌ها و اسرائیلی‌ها قادر به انجام این کار نیستند؟»

با این وجود، یوجین وارنر شرح متفاوتی درباره آشنایی‌شان می‌دهد، او نقل کرده که نه یک سال، بلکه سال‌های زیادی خاشقجی نمی‌دانست که او یهودی است، پسر خاخامی از مجارستان که به آمریکا مهاجرت کرده بود.

«وارنر» قوانین را مطالعه کرد و با تأسیس لاس‌وگاس به عنوان شهر قماربازان به آنجا رفت. آنجا با میلیونر مرموز «هوارد هیوز»، یکی از اولین مؤسسان کازینو در شهر قماربازان، همراه با «مایر لانسکی» و دیگر پیشگامان در این زمینه، آشنا شد. چشمان آبی و چهره خارجی وارنر این امکان را به او می‌داد که وانمود کند غیر یهودی است، او سال‌های زیادی در عربستان زندگی کرد و دخیل در تجارت خاشقجی بود.

خاشقجی گفت که از روی تردید و کنجکاوی، برای سنجش نگرش رهبران عرب به دوست یهودی‌اش، وارنر، او را در برخی از سفرهایش در جهان عرب همراهی کرد: «او را به ملاقات با ملک حسین بردم. رفتیم با هم شام خوردیم و دیدم که پادشاه او را به صورت طبیعی پذیرفت.»

گام بعدی ملاقات وارنر با کمال ادهم بود، کسی که رئیس سرویس اطلاعات سعودی و مشاور نزدیک ملک فیصل بود. ادهم از یوجین خواست که برایش یک جعبه سیگار درجه یک بخرد و هنگامی که آن را از دستش گرفت مبلغ آن را پرداخت کرد. یوجین از دریافت مبلغ امتناع کرد. ادهم با لبخند به او گفت: «این اولین هدیه‌ای است که من از یک یهودی دریافت کردم.»

از طریق یوجین وارنر، خاشقجی در دهه شصت دوستان یهودی دیگری به دست آورد، از جمله هانک گرینسپن، وکلا و رهبران برجسته‌ای در جامعه یهودیان. خاشقجی در سایه آن‌ها علاقه خود به اختلاف اسرائیلی- عربی و تدبیر برای حل آن را از نگرش یک تاجر بانفوذ آشکار کرد. وارنر، از طرف او، از اصرار به شاهزادگان سعودی برای ایجاد رابطه مستقیم با اسرائیل دست نکشید. او به آن‌ها گفت که اسرائیل قدرت رو به رشد در خاورمیانه است و اگر با آن‌ها به [سازش] نرسیم، پایان این‌گونه خواهد بود که آریل شارون «بعد از اینکه در جنگ خسارت ببینید، نفت سعودی را خواهد فروخت».[3]

در یکی از گفت‌وگوهای ما، خاشقجی برای من از اولین ملاقات خود با بارون ادموند دو روتچیلد در پاریس، بعد از جنگ شش روزه، حرف زد:

«بارون به من گفت که او آماده سرمایه‌گذاری مبلغ زیادی برای ایجاد [سازش] بین اسرائیلی‌ها و اعراب است [...] او پیش من آمد و درخواست کرد که برایش ملاقاتی با ملک فیصل در ریاض ترتیب بدهم.»

خاشقجی به او پاسخ داد: «تو یک یهودی فرانسوی هستی و نیاز به وکالت‌نامه از اسرائیلی‌ها برای صحبت از طرف آن‌ها داری. به اسرائیل برو، با گُلدا [مایر] صحبت کن، رضایت او را بگیر و من تو را با هواپیما به عربستان سعودی می‌برم.» بارون فکر کرد که این نظر خوبی است و به اسرائیل رفت.

خاشقجی گفت: «در پاریس منتظر او بودم. او قول داده بود که بین دو تا سه روز برگردد، اما با ناامیدی بعد از ده روز برگشت. گفت: این کار پیش نخواهد رفت، اسرائیلی‌ها نمی‌توانند به توافقی بین خودشان و آن‌ها در مورد بازگشت به سرزمین‌ها برسند. آن‌ها هنوز برای صحبت کردن درباره [سازش] آماده نیستند».

این داستان مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد. طرح جسورانه و با حسن نیت خاشقجی تخیل مرا برافروخت و شروع به این باور کردم که با انسان‌هایی مثل خاشقجی احتمال رسیدن به [سازش] بین جهان عرب و اسرائیل وجود دارد.

آشنایی من با عدنان خاشقجی اواسط دهه هفتاد در پاریس رخ داد در ملاقاتی دوستانه که دوست خوبش هانک گرینسپن که مالک و ناشر روزنامه سان در لاس‌وگاس بود، ترتیب داد. مرحوم گرینسپن یک یهودی آمریکایی خونگرم و حامی و مشتاق اسرائیل بود که برای اهداف اسرائیل توسط آل شویمر به خدمت گرفته شده بود. در طول جنگ استقلال گرینسپن با وجود مشخص شدن هویتش هنگام جنگ به قاچاق تسلیحات ضروری به کشور کمک کرد.

پانوشت‌ها:

۱- م: ژنرال جعفر نُمیری رئیس اسبق کشور سودان تحصیلات نظامی خود را در آمریکا به پایان رسانده بود ولی در سال ۱۹۶۹ همراه تعداد دیگری از افسران ارتش سودان حکومتی کودتایی با گرایش ضد غربی در این کشور تشکیل دادند. اندکی بعد هیئت حاکمه جدید درگیر اختلافات داخلی و نُمیری در سال ۱۹۷۱ توسط همقطارانش بازداشت شد. او پس از زندان توانست مجددا به قدرت دست یابد و همپیمانان کمونیست خود را تصفیه و اعدام کند. نمیری پس از تشکیل حزب اتحاد سوسیالیست توانست در همان سال ۱۹۷۱ به ریاست‌جمهوری سودان هم برسد. او همزمان با آغاز تحرکات سازش‌طلبانه انورسادات رئیس‌جمهور مصر، تمایل خود به غرب را آشکار ساخت و رفته رفته به یکی از عوامل غرب در منطقه شمال آفریقا مبدل شد.

۲- م: منظور نیمرودی از «جنگ استقلال»؛ اشغال اراضی فلسطینیان، جنگ با دولت‌های عربی حامی فلسطین و تشکیل رژیم جعلی اسرائیل است.

۳- م: کنایه از این است که شارون پس از جنگ با سعودی و البته متحمل شدن خساراتی اندک با غلبه بر رژیم سعودی کنترل نفت آنها را در اختیار خواهد گرفت. در واقع یوجین وارنر با این عبارت حکام سعودی را تهدید کرده است.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۱۶۲

افسانه «گروه روشنفکری وابسته به مسکو»

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

می‌توان استدلال کرد که «جعل‌ها» در تمام انتقال‌ها از متن به فیلم ذاتی هستند؛ که در ساخت یک فیلم خود به خود- و نه لزوماً با نیتی شرورانه- عملی است از جنس ترجمه یا حتی بازآفرینی. اسحاق دویچر در مقاله‌اش درباره «۱۹۸۴» با عنوان «عرفان خشونت»، ادعا کرد که اورول «ایده ۱۹۸۴، طرح داستان، شخصیت‌های اصلی، نمادها و تمام فضای داستانش را از کتاب «ما»ی یوگنی زامیاتین وام گرفته است». خاطره شخصی دویچر از اورول این بود که او «مدام بر «توطئه‌ها» مکث می‌کرد و منطق سیاسی او مرا به یاد اختلال توهم توطئه[1] [که] فروید [مطرح کرده] می‌اندازد.» دویچر که از «کمبود حس تاریخی و بینش روانشناختی اورول درباره زندگی سیاسی» نگران بود، هشدار داد: «خطرناک خواهد بود اگر کورکورانه این واقعیت را نادیده بگیریم که در غرب، میلیون‌ها نفر ممکن است به خاطر رنج و ترسی که [با خواندن این کتاب] به جان‌شان افتاده، از مسئولیت خود در قبال سرنوشت بشریت [و دشمن واقعی] دست بردارند و خشم و یأس‌شان را متوجه یک لولوخرخره[2] بلاگردانی[3] بکنند که اورول در ۱۹۸۴ نقش پررنگی در نمایش آن مقابل چشمان‌شان ایفا کرده است... اورول بی‌چاره، آیا هرگز تصور می‌کرد که کتاب خودش به چنین عنصر برجسته‌ای در برنامه هِیت ویک۴ بدل شود؟»

«اما خود اورول نیز در تحریفات و سانسورهای جنگ سرد کاملاً بی‌گناه نبود. او در سال ۱۹۴۹ فهرستی از افراد مظنون به همراهی با کمونیست‌ها را به «واحد اطلاعات و تحقیقات» بریتانیا تحویل داده بود. این فهرست نام ۳۵ نفر را تحت عنوان‌های: «همقطاران کمونیست» (یا به اصطلاح خودش FT)[5]، «عمله‌های کمونیست[6]» یا «هواداران کمونیست» افشا می‌کرد؛

از جمله: کینگزلی مارتین، سردبیر نشریه «نیو استیتسمن و نیشن» («لیبرال فاسد. بسیار غیرصادق»)، پل رابسون («بسیار ضد سفیدپوستان. حامی والاس»)، جی. بی. پریستلی («هوادار محکم. احتمالاً نوعی وابستگی سازمانی دارد. بسیار ضد آمریکا») و مایکل ردگریو (با توجه به اینکه بعدها در فیلم «۱۹۸۴» ظاهر گردید گنجاندن نام او در این فهرست خنده‌دار است).

اورول که تقریباً نسبت به همه بدگمان بود، سال‌ها یک «دفترچه یادداشت آبی کوچک» را دم‌دست نگه داشته بود. تا سال ۱۹۴۹، این دفترچه شامل ۱۲۵ نام شد و به یک نوع «بازی[7]» تبدیل شد که اورول دوست داشت به همراه آرتور کاستلر و ریچارد ریز انجام دهد؛ در این بازی حدس می‌زدند «دشمنان عزیز نکبت ما تا کجاهای خیانت پیش خواهند رفت».

معیارهای گنجاندن افراد در فهرست بسیار گسترده به نظر می‌رسید، مانند مورد استفن اسپندر که اورول «تمایل او به همجنس‌گرایی» را شایان توجه می‌دانست (همچنین گفته بود «بسیار غیرقابل اعتماد» و «زودتأثیرپذیر» است).

جان اشتاین‌بک، رئالیست آمریکایی، صرفاً به دلیل که «نویسنده‌ای دروغ‌پرداز است، و ادای خوبان را درمی‌آورد» در لیست قرار گرفت، در حالی که آپتون سینکلر لقب «بسیار احمق» را دریافت کرده بود.

جورج پادمور (اسم مستعار مالکوم نرس) به عنوان «سیاهپوست (شاید) آفریقایی‌تبار؟» توصیف شد که «ضد سفیدپوستان» و احتمالاً دلباخته نانسی کونارد بود. تام دریبرگ نیز آماج حملات تندی قرار گرفت، چرا که همه ویژگی‌هایی که اورول دوست داشت از آنها بترسد را داشت: «همجنس‌گرا»، «گمان می‌رود که عضو یک سازمان زیرزمینی باشد» و «یهودی انگلیسی».[8]

«اما فهرستی که اورول آن را «لیست کوچک» خود می‌نامید، از حالتِ یک‌جور «بازی» خارج شد و هنگامی که آن را به سازمان IRD بازوی مخفی وزارت خارجه بریتانیا (همان‌طور که اورول می‌دانست) ارائه کرد، بُعدی شوم و خطرناک به خود گرفت. هرچند «آدام واتسون» از مسئولان IRD بعدها ادعا کرد: «کاربرد فوری این لیست، این بود که مشخص می‌کرد چه کسانی نباید برای ما مطلب بنویسند»، اما در عین حال فاش کرد که «روابط این افراد با سازمان‌های تحت حمایت شوروی ممکن است روزی افشا شود.» به عبارت دیگر، به‌محض اینکه فهرست اورول به دست شاخه‌ای از دولت افتاد که فعالیت‌هایش فوق‌سرّی و غیرقابل نظارت بود، هرگونه ویژگی بی‌خطری که یک سند شخصی می‌توانست دارا باشد را از دست داد و به یک پرونده مخوف تبدیل شد که ظرفیت واقعی نابودی شهرت و زندگی حرفه‌ای افراد را داشت.

«پنجاه سال بعد، برنارد کریک، زندگینامه‌نویس رسمی اورول، همچنان بر اقدام او پافشاری کرد و ادعا نمود این کار «هیچ تفاوتی با اقدام شهروندان مسئول امروزی ندارد که اطلاعاتی درباره افراد مظنون به بمب‌گذاری برای ارتش جمهوری‌خواه ایرلند IRA در اختیار واحد ضدتروریسم می‌گذارند. اواخر دهه چهل، دوران خطرناکی به‌شمار می‌رفت.»

این دفاعیات توسط کسانی تکرار شده است که مصمم‌اند افسانه «گروه روشنفکری وابسته به مسکو» را زنده نگه دارند؛ گروهی که ادعا می‌شد با توطئه‌ای براندازانه می‌کوشند زمینه‌های استالینیسم را در بریتانیا فراهم نمایند. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد افراد حاضر در فهرست اورول (تا آنجا که علنی شده) حتی در یک فعالیت غیرقانونی دست داشته‌اند و قطعاً هیچ شباهتی به تروریست‌های جمهوری‌خواه ایرلند وجود ندارد.

پانوشت‌ها:

۱- persecution mania: اختلال تعقیب، توهم توطئه

۲- Bogy: موجود خیالی ترسناک (مثل لولو). این غول خیالی در تمامی فرهنگ‌ها وجود دارد و برای ترساندن بچه‌ها استفاده می‌شود. مثلاً اگر خوب غذایت را نخوری، لولو می‌آید و تو را می‌خورد!

۳- Scapegoat: بلاگردان یا بلاکِش. شخصی که همه مشکلات به گردن او انداخته می‌شود. از آیین یهودیان باستان گرفته شده: در یوم کیپور (روز بخشایش گناهان) کاهن دو بز انتخاب می‌کرد. یکی را قربانی می‌کرد و دیگری (یعنی بزی که قرار است طرد شود) را با خواندن دعا همه گناهان را بر گردنش می‌انداختند و به بیابان می‌فرستادند. این بز دوم را بز عزازیل یا Scapegoat می‌نامند.

۴- Hate Week: هفته تنفر

۵- مخفف واژه fellow travelers یعنی همقطاران [شوروی].

۶- افرادی که صراحتاً از کمونیست دفاع می‌کردند، این فراد چون در جبهه خودی بودند، برچسب پیاده‌نظام دشمن در جبهه خودی را می‌گرفتند. یعنی صدای دشمن از دهان اینها خارج می‌شود. یعنی اینها ظاهر کار هستند و کمونیست از اینها به عنوان پوشش استفاده می‌کند. بنابراین front men را می‌توان به عنوان پوشش، عمله، ستون‌پنجم، پیاده‌نظام ترجمه کرد.

۷- سرگرمی.

۸- جالب آنکه کسی که در کتاب‌هایش از نظام‌های سرکوبگر انتقاد می‌کند، خودش چنین فهرست سیاهی تهیه می‌کرده است!

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس - ۲۸

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

برکات مبارزه با نفس

زرنگ باشید

آیت‌الله حق‌شناس به طلبه‌ها می‌فرمود: «در عین حال که وارد حوزهٔ علمیّه شده‌اید، باید زرنگ هم باشید. این که مشغول درس و بحث هستید، دلیل نمی‌شود که هوش جمعی و رفتاری را به کار نگیرید و ساده‌لوح جلوه کنید»، یعنی طوری نباشید که سرتان کلاه برود.

ایشان دوست داشت کارها سریع و با همّت عالی و با جنب‌وجوش لازم انجام شوند. حتّی به یکی از دوستان که در انجام کارها کُند بود، فرمود: «داداش جون! شما چرا این‌قدر شُلی؟! باید سریع‌تر کارها را انجام بدهی. شما باید در کارها نسبت به دیگرانی که مسجدی نیستند، برتری داشته باشی».[1]

۳. رهنمودهای اخلاقی- تربیتی

در این فصل، ابتدا بخشی از سخنان اخلاقی آیت‌الله حق‌شناس را که بیانگر راهکاری در جهت رشد خصلت‌های نیکو یا درمان آداب ناپسند باشد، می‌آوریم و سپس توصیه‌هایی از ایشان را دربارهٔ اهمّیت داشتن استاد اخلاق و شرکت در جلسات موعظه، بیان می‌کنیم.

راه ایمنی از شیطان

یکی از رفقا که متعلّم است- البتّه ان‌شاءالله همهٔ ما متعلّم هستیم و در مکتب امام صادق در حال یادگیری هستیم- سؤال کرد: من چه‌طور می‌توانم از شرّ شیطان نجات پیدا کنم و راحت شوم؟ این سؤال را مرحوم سیّد ابن طاووس- پاسخ گفته است... ایشان به پسرش می‌گوید: ای پسر عزیز من! اگر بخواهی که از شرّ این سگ گزنده[2] محفوظ باشی، باید در دو قلعه متحصّن شوی: اوّل، ایمان به پروردگار و بعد، توکّل به او.[3] ایمان که معلوم است؛ ولی توکّل یعنی واقعاً معتقد باشی به این که «لا مُؤَثِّرَ فِی الوُجودِ إلّا الله»؛ [یعنی] جز خدای متعال در عالم، هیچ مؤثّری وجود ندارد.[4]

چگونگی میراندن نفْس

آقای حاجی مقدّس[5] که پنجاه شصت سال منبر رفته بود... در بیان خطبهٔ امیر المؤمنین(ع) که می‌فرماید: «قَد أحیی عَقلَهُ وَ أماتَ نَفسَهُ؛[6] مؤمن، کسی است که عقلش را زنده کند و نفْسش را بکوبد» بیان جالبی داشت و می‌گفت: نفْس چگونه می‌میرد؟! با یک مثال، مسئله را جا می‌انداخت و می‌گفت: در علم طبیعی می‌گویند مرغ، اگر از اوّل تمرین می‌کرد، می‌توانست که پر بزند و تا حدّی پرواز کند، مثلاً تا طبقهٔ بالای مسجد بالا برود؛ امّا از آنجا که از اوّل عمرش اصلاً پر نزده و هیچ تلاشی نکرده است، بال‌هایش از فعلیّت افتاده و دیگر نمی‌تواند پر بزند و پرواز کند. مؤمن هم از بس خاطرات بدی را که به ذهنش می‌آید، بی‌اعتنائی و خنثی می‌کند و آن‌قدر نفسش را می‌کوبد و به تمایلات آن ترتیب اثر نمی‌دهد که کم‌کم فعلیّت نفْس از بین می‌رود و می‌میرد.[7]

چگونگی مبارزه با نفْس

کتابی داشتم که در احوال زُهّاد ثمانیه[8] نوشته شده بود. در احوال یک نفر از اینها نوشته بود که او می‌گفت: نفْس من، هفت سال است که از من کلّه‌پاچه می‌خواهد و من به او نمی‌دهم. آخر، کلّه‌پاچه که مباح است، خب به او بده! امّا این‌قدر این آدم، دلیر و شجاع است که علاوه بر این که نفْس را از محرّمات حبس کرده، بلکه بالاتر رفته و از مکروهات و مباحات هم منعش می‌کند؛ چون می‌داند اگر کلّه‌پاچه بدهد، چیزهای دیگر را هم باید بدهد. «الف» که گفتی، باید «ب» را هم بگویی و تا «ی» را بروی![9]

هنوز فراموش نکرده‌ام که یکی از رفقا می‌گفت: «من قدری از امیال نفسانی خودم، رفع ید کردم و در قم با حضرت معصومه دختر موسی بن جعفر عهد کردم که کارهای گذشته‌ام را دیگر تکرار نکنم». خب، او جوان است و تمام غرائز نفسانی‌اش در حدّ کمال است. حالا اگر واقعاً از بعضی خصوصیّات حیوانی و نفسانی بگذرد، پروردگار با او معاملات خاصّی می‌کند. آن جوان می‌گفت: «شب در عالم رؤیا دیدم که مثل پایی که نسبت به بدن زاویهٔ قائمه دارد، روی سر مردم در یک زاویهٔ نود درجه قرار گرفته‌ام و از روی سر آنها می‌گذرم و به سمت حرم مطهّر می‌روم، در حالی که این شعر را می‌خوانم:

طَیَران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت
به در آی تا ببینی طَیَران آدمیّت».[10و11]

نشانهٔ رهایی از وسوسه‌های نفسانی

برخی به جای عبادت خدا به خاطرات خود مشغول‌اند! این هم راه نجات و نیل به صراط مستقیم نیست. این که رهبر کبیر [انقلاب]- می‌فرمودند: «باید از بیت مُظلَم نفسی مسافرت کنی»[12] برای این است که تا وقتی تو با خاطرات خود دست به یقه هستی، در واقع، خدا را نمی‌خوانی و در بیت مظلم نفسی مانده‌ای؛ خاطرات خودت را می‌خوانی و با خاطرات خودت عاشقی می‌کنی! این، کاشف از آن است که از بیت مظلم و تاریک نفس، مسافرت نکرده‌ای و قدم در مسیر بندگی و عبودیّت خدا نگذاشته‌ای.

اگر مردی، برون آی و سفر کن
ز هر چه پیشت آید، زان گذر کن[13]

باید آن بیت تاریک را رها کنی تا در اثر تخلّق عملی و در اثر توجّه به ظلّ عنایت حق، به موقعیّت روشن رهنمون شوی.[14]

راه مبارزه با وسوسه‌های نفسانی

خواهش‌های نفسانی، پدر آدم را در می‌آورد! این خاطرات ذهنیّه، این هجوم افکار بر قلب و عقل، پدر انسان را در می‌آورد! یگانه چیزی که معالج است، ذکر الله است: (أَلَا بِذِکرِ الله تَطمَئِنُّ القُلُوبُ).[15]

تمام خطوراتی که به ذهن انسان حمله می‌کند، به خاطر این است که از عبودیّت خود مشغول‌اند! این هم راه نجات و نیل به صراط مستقیم نیست. این که رهبر کبیر [انقلاب]- می‌فرمودند: «باید از بیت مُظلَم نفسی مسافرت کنی»[12] برای این است که تا وقتی تو با خاطرات خود دست به یقه هستی، در واقع، خدا را نمی‌خوانی و در بیت مظلم نفسی مانده‌ای؛ خاطرات خودت را می‌خوانی و با خاطرات خودت عاشقی می‌کنی! این، کاشف از آن است که از بیت مظلم و تاریک نفس، مسافرت نکرده‌ای و قدم در مسیر بندگی و عبودیّت خدا نگذاشته‌ای.

اگر مردی، برون آی و سفر کن
ز هر چه پیشت آید، زان گذر کن[13]

باید آن بیت تاریک را رها کنی تا در اثر تخلّق عملی و در اثر توجّه به ظلّ عنایت حق، به موقعیّت روشن رهنمون شوی.[14]

راه مبارزه با وسوسه‌های نفسانی

خواهش‌های نفسانی، پدر آدم را در می‌آورد! این خاطرات ذهنیّه، این هجوم افکار بر قلب و عقل، پدر انسان را در می‌آورد! یگانه چیزی که معالج است، ذکر الله است: (أَلَا بِذِکرِ الله تَطمَئِنُّ القُلُوبُ).[15]

تمام خطوراتی که به ذهن انسان حمله می‌کند، به خاطر این است که از عبودیّت کم گذاشته‌ایم! لازم نیست به روان‌شناس و روان‌پزشک رجوع کنی. برای نابود کردن اینها هیچ راهی جز روی نیاز آوردن به درگاه بی‌نیاز و بیداری شب نیست.

همین کارهاست که اینها را می‌کوبد. راه دیگری وجود ندارد و در وقت دیگر، نمی‌توانی اینها را از بین ببری. نمی‌توانی در غیر شب، از این نفْس سفر کنی.[16]

***

راه نفوذ شیطان به آدمی، خیال اوست. اگر کسی بر خیال خود سلطنت یافت، دیگر شیطان را به او راهی نیست و از تحت سیطرهٔ شیطان بیرون آمده. یکی از دوستان بعدها نقل می‌کرد که آیت‌الله حق‌شناس زمانی فرموده بود: «من هرجور بخواهم، فکر می‌کنم».[17]

راه کسب آرامش

خدا رحمت کند مرحوم اشراقی را که می‌گفت: ما برای این که به نظر خودمان، راحتی و اطمینان قلب حاصل کنیم، هِی عرض و طول زندگی را زیاد می‌کنیم.

مثلاً پیش خودمان حساب می‌کنیم که شاید چون منزل ییلاقی نداریم، نگرانیم و آرامش نداریم، یا چون اتومبیل نداریم، بی‌قراریم. آن [گفت] چشم تنگ دنیادوست را یا قناعت پر کند، یا خاک گور.[19و20]

راه رسیدن به معرفت

ببین داداش جون! قلب، اقیانوس است و کشتی این اقیانوس، ترک هوا و هوس است. می‌گوید:

ترک هواست، کشتی دریای معرفت
دریاب قدر خویش که دریای گوهری[21]

اگر بخواهی با کشتی در دریای معرفت سفر کنی، باید «دلم می‌خواهد» را کنار بگذاری، باید این کشتی را «متوکّلاً علی الله» در دریا بیندازی؛ امّا اگر بخواهی در این دریا غوّاصی کنی و این گوهرها را استخراج کنی، مقدّمتاً باید به احکام و فرائض اسلامی تخلّق پیدا کنی تا خدا یاری‌ات کند.

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست
بشناس قدر خویش که گوگرد احمری.[22و23]

قطع علاقه از هرچه رنگ خدایی ندارد

شخصی خدمت آقای بروجردی- آمد و عرض کرد: پدر من شراب می‌خورد. ایشان به او فرمود: به او گفته‌ای که شراب نخور؟ گفت: بله. آقای بروجردی هم سه‌بار این سؤال را پرسید و بعد فرمود: (قُلْ إِن کَانَ آبَاؤُکُمْ وَ أَبْنَاؤُکُمْ وَ إِخْوَانُکُمْ وَ أَزْوَاجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوَالٌ قْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَ مَسَاکِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَیْکُم مِّنَ الله وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ الله بِأَمْرِهِ وَ الله لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ).[24]

اگر پدر احترام دارد، به خاطر شرع است. اگر دستور شرع را رعایت نمی‌کند، او را رها کن، نه این که با او بی‌ادبی کنی. نه! با ادب با او رفتار کن؛ ولی سنگین باش که بفهمند تو از عمل او بیزاری؛ چون هیچ وابستگی و علاقه‌ای در برابر مقرّرات پروردگار، احترام ندارد. این، یعنی قطع علاقه. هر چیزی را رنگ خدایی بزن!

خدا حاج‌آقا یحیی را رحمت کند که وکیل اوّل مرحوم آیت‌الله آقا سیّد ابوالحسن بود و بعضی‌ها می‌گفتند: اگر مقام علمی ایشان شامخ بود، ما از ایشان تقلید می‌کردیم! ایشان پسری داشت که قدری بی‌دین شد. ایشان او را رها کرد. قطع علاقه، به این شکل است؛ یعنی علاقه به این پسر دارم؛ ولی تا مادامی که مقرّرات پروردگار را عمل می‌کند. اگر عمل نکرد، باید بیرون برود، ولو پسر من باشد!...[25]

این کار، قطع تعلّقات است. علاقه، این است که بگویی: «پسر من اگر نماز هم نخواند، نخواند! من پسرم را می‌خواهم». این، همان علاقهٔ مذموم است که باید آن را [کنار] بزنی. تمام چیزها محترم است، مادامی‌که خدا معصیت نشود.[26]

هنوز فراموش نکرده‌ام که یکی از رفقا می‌گفت: «من قدری از امیال نفسانی خودم، رفع ید کردم و در قم با حضرت معصومه دختر موسی بن جعفر عهد کردم که کارهای گذشته‌ام را دیگر تکرار نکنم». خب، او جوان است و تمام غرائز نفسانی‌اش در حدّ کمال است. حالا اگر واقعاً از بعضی خصوصیّات حیوانی و نفسانی بگذرد، پروردگار با او معاملات خاصّی می‌کند.

پانوشت‌ها:

۱. به نقل از حجت‌الاسلام احمد قالیباف. ۲. شیطان. ۳. متن سفارش سیّد ابن طاووس چنین است: «ثمّ تذکّر یا ولدی محمّد - أغناک الله جلّ جلاله بتذکاره و أنواره - ... قد جعل الله جلّ جلاله لک منه (الشیطان) حصوناً منیعهٔ و دروعاً وسیعهٔ فلا تفارقها: منها الإخلاص فی طاعهٔ ربّ العالمین، قال الله جلّ جلاله عن هذا العدوّ اللعین: {فَبِعِزَّتِکَ لَأُغوِیَنَّهُم أَجمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنهُمُ المُخلَصِینَ} و منها: الإیمان و التوکّل علی الله جلّ جلاله، فإنّ مولاک قال: {إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُلطانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِم یَتَوَکَّلُونَ}، فإن لم تهدم أنت فی هذین الحصنین ثلمهٔ لهذا العدوّ الرجیم بالغفلهٔ عن مولا العظیم و المعصیهٔ لسیّدک و متابعهٔ العدوّ الذمیم، و إلّا فإنّه لا یقدر هو و لا أعوانه علی هدم ذلک السور المکین، و لا هدم ثلمهٔ فیه أبد الآبدین، فاحفظ السورین بالإخلاص و التوکّل علی الله» (کشف المحجّهٔ لثمرهٔ البهجهٔ: ص۱۴۸). ۴. مواعظ: ج۱ ص۱۳۰. ۵. ر.ک: ص۱۸۲، پانوشت ۳). ۶. نهج البلاغهٔ: خطبهٔ ۲۲۰. ۷. مواعظ: ج۴ ص۱۳۴. ۸. «زهّاد ثمانیه» عنوانی برای هشت تن از پارسایان قرن اوّل است که هفت تن از آنان بر پایهٔ گفتهٔ فضل بن شاذان، عبارت‌اند: ربیع بن خُثیم، هَرِم بن حیّان، اویس قَرَنی، عامر بن عبد قیس، ابو مسلم خولانی، مسروق بن اجدع و حسن بصری (ر.ک: رجال الکشّی: ص۹۷). در این گزارش از نفر هشتم یاد نشده است؛ امّا در گزارشی دیگر، نفر هشتم، اسود بن یزید دانسته شده است (ر. ک:حلیهٔ الأولیاء: ج۲ ص۸۷). ۹. مواعظ: ج۳ ص۱۸۵. ۱۰. کلّیات سعدی: ص۶۱۹ غزل ۱۷۰. ۱۱. مواعظ: ج۴ ص۱۶۵. ۱۲. امام خمینی- در کتاب شرح چهل حدیث می‌نویسد: «مادامی که انسان در بیت مظلم نفس است و بسته به تعلّقات نفسانیّه است، جمیع ابواب معارف و مکاشفات، به روی او مغلق است و همین که از این بیت مظلم به قوّت ریاضات و انوار هدایات خارج شد و منازل نفس را طی کرد، فتح باب قلب به روی او شود و معارف در قلب وی ظهور کند و دارای مقام قلب گردد» (شرح چهل‌حدیث: ص۳۴۱ ذیل ح ۲۱). همچنین می‌نویسد: «اوّل شرط تحقّق سیر إلی‌الله، خروج از بیت مظلم نفس و خودی و خودخواهی است» (شرح چهل‌حدیث: ص۶۲۵ ذیل ح ۳۷). ۱۳. گلشن راز: ص۷۴. در منبع، چنین آمده است: «اگر مردی، برون آی و نظر کن / هر آنچه آید به پیشت زان گذر کن». ۱۴. مواعظ: ج۴ ص۱۴۱. ۱۵. {آگاه باشید! تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد} (رعد: آیهٔ ۲۸). ۱۶. مواعظ: ج۴ ص۳۷. ۱۷. به نقل از حجت‌الاسلام محمّدعلی جاودان. ۱۸. {آگاه باشید! تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد} (رعد: آیهٔ ۲۸). ۱۹. کلّیات سعدی: ص۱۵۶ (گلستان: باب سوم: در فضیلت قناعت، حکایت ۲۱). ۲۰. مواعظ: ج۳ ص۱۵۷. ۲۱. کلّیات سعدی: ص۹۹۱ - ۹۹۲ - قصیدهٔ ۳۲ ۲۲. هر دو مصرع از یک قصیده اخذ شده؛ ولی از دو بیت جداگانه. در یک بیت آمده است: «چندت نیاز و آز دواند به برّ و بحر / دریاب وقت خویش که دریای گوهری» و در بیتی دیگر: «ترک هواست، کشتی دریای معرفت / عارف به ذات شو نه به دلق قلندری». ۲۳. کلّیات سعدی: ص۹۹۱ قصیدهٔ ۳۲. ۶. مواعظ: ج۳ ص۶۱. ۲۴. {بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی‌اش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند} (توبه: آیهٔ ۲۴). ۲۵. {لا تَجِدُ قَومًا یُؤمِنُونَ بِاللهِ وَ الیَومِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَن حادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَو کانُوا آبَاءَهُم أَو أَبنَاءَهُم أَو إِخوَانَهُم أَو عَشِیرَتَهُم؛ نمی‌یابی م